

منطق تکثیر فرقه‌ها

رسول جعفریان

۲. تقسیم‌بندی فرقه‌های اسلامی بر اساس روش معرفتی آنان

در باب فرق اسلامی، انواع و اقسام تقسیم‌بندی‌ها را می‌توان داشت. مثلاً سنی و شیعی و عثمانی که مبنای آن محوریت اهل بیت، به‌ویژه امام علی (ع) در نظام سیاسی و مساله امامت است. یا تقسیم اولیه به معتزلی و مرجئی و خوارج که مبنایش بحث ایمان است. یا مشبهه و معتزله که مبنایش نظریه در باره صفات خداست. همین‌طور مجبره و معتزله که مبنایش اختیار انسان است.

مهم‌ترین نکته این که مقسم و مبنا در این تقسیمات در چیست؟ یعنی بر اساس کدام مفهوم یا سوال آنها را به چند گروه تقسیم می‌کنیم. مثلاً شیعه و سنی از نظر دیدگاهشان در باره امامت، تقسیم می‌شوند و باقی مسائل ذیل آن می‌آید. یا معتزله و مرجئه و خوارج، مقسم نخست‌شان درباره تکفیر و حدّ ایمان و کفر است و سه موضع در این باره به تکفیک این سه فرقه منجر شده است. این بحث البته ذهنی نیست بلکه ناظر به اتفاقاتی است که در صدر اسلام افتاده و در قرون بعد امتداد یافته است. همه این‌ها در یک بستر تاریخی فکری رخ داده و ما باید این مسیر را بشناسیم.

چنان که اشاره کردیم مقسم می‌تواند یک مفهوم یا یک سوال باشد. اختلاف دو گروه، در یک مورد مشخص آنها را نخستین بار از هم تفکیک می‌کند. بحث‌های مهم، در یک دوره، توحید، عدل خدا، یا جبر و اختیار و مسائلی از این دست هستند. در دوره‌های بعد، برخی از مسائل گذشته همچنان اهمیت دارد، و گاه مسائل جدیدی مطرح می‌شود که خود مبنای تازه‌ای برای اختلافات فرقه‌ای جدید است.

تقسیم فرقه‌ها، بر اساس یک مقسم، به معنای این نیست که پس از تأسیس آنها، هیچ اتفاق تازه‌ای در باره مفاهیم اختلافی جدید یا سوالات تازه پیش نمی‌آید. طبیعی است که در هر فرقه، آموزه‌های مهمی که به تدریج مطرح می‌شود و سوالاتی که در جامعه پیش می‌آید، سایر فرقه‌ها نیز موضع‌گیری کرده و گاه برای آنها هم اهمیت می‌یابد. فهمیدن درست این قضایا، به این روش خواهد بود که ما تاریخی‌فکری به آنها نگاه کنیم و پدید آمدن هر مسأله را در درون آنها ارزیابی کنیم.

بحث ما تقسیم فرقه‌های اسلامی، بر اساس تازه‌ای است. این اساس، نه یک مفهوم مشخص دینی یا قرآنی (مانند بحث توحید خدا یا صفات یا مسائلی از این دست) بلکه روش معرفت در شناخت مقوله‌های دینی است. سوال این است که ما با چه روشی دین را می‌شناسیم؟

در مرحله نخست توجه داشته باشیم که سوالاتی که از مقولات دینی در زمان پیامبر (ص) مطرح می‌شد، خیلی گسترده نبود. بحث از توحید یا مباحث دقیق مربوط به صفات و مانند این‌ها. سابقه‌ای چندانی هم نداریم که طرح شده باشد که خدا را باید عقلی شناخت یا به روش عرفانی یا به روش دیگر. با این حال، به طور کلی در نسل‌های اول مسلمانان، گاهی پرسش‌هایی پیش آمده که به تدریج، ریشه آنها به بحث‌های معرفتی و

روش معرفت دین منجر شده است. روشن است که قرآن خود روش‌هایی را در این باره داشت که ذیلاً اشاره خواهیم کرد. در آغاز مردم به همان‌ها بسنده می‌کردند.

اما این اتفاق، یعنی پرسش به خصوص پرسش معرفتی، از زمانی پیش آمده، که روش‌های متفاوت معرفتی (طبعاً با آمدن روش‌های فکری یونانی و غیره) در دنیای اسلام طرح شده است. البته مهم شدن «روش شناخت و معرفت» هم نشأت گرفته از مسائل درون دینی خود مسلمانان و هم ناشی از فشار افکار بیرونی است. در این دوره، متد شناخت دین و اثبات قضایای آن و خروجی حاصله از هر کدام از این روش‌ها مهم است.

شاید در اینجا و بر اساس فرقه‌ها و نظریاتی که در اسلام شکل گرفته، به صورت کلی بتوان به سه + یک (چهار روش) اشاره کرد:

اول؛ روش اخباری و ظاهری: در اینجا دیدگاه‌های بیان شده در دین، همان‌هاست که در ظاهر قرآن و حدیث آمده است. اما مفروض اصلی این است که عقل استقلالی در درک این مفاهیم ندارد یا اگر دارد حق ندارد و در واقع هر آنچه در قرآن و حدیث آمده، و ظاهر الفاظ بر آن دلالت دارد الزاماً پذیرفتنی است و جز آن خیر. درباره توحید، صفات خدا، بحث عدل، همه و همه این اصل صادق است. فرقه‌های حشوی و ظاهری و مُشبهی و مجسمه‌ای و اخباری در ذیل این روش جای می‌گیرند.

عنوان اهل حدیث، و به تبع آن تعبیر «سنّی» یعنی «حدیثی»، در قرون نخستین برای عامه مسلمانان سنی بود که بعدها به دلیل تسلط کلام اشعری بر آن به این نام نامیده شده و عنوان کلی سنی را به خود گرفت. روش ظاهری، هیچ‌گاه از تسنن اصیل جدا نشد، گرچه وجود معتزله در میان سنیان از یک طرف و صوفیه از طرف دیگر، همیشه زمینه کشیده شدن به حوزه‌های معرفتی دیگر و آثار را در میان اهل حدیث، به دنبال داشت.

غلبه جریان ابن تیمیه در دویست سال گذشته در نجد و بخشی از هند و شماری از مناطق قفقاز و جاهای دیگر، نشان دهنده بازگشت آنان به اصل است. به عبارت دیگر، فهم ظاهری و صوری و حدیثی از دین، بر اکثریت مسلمانان سنی حاکم شده و به خصوص در جهان فعلی، به عنوان تنها روش مقبول شناخته می‌شود. این جریان، ضمن طرح معتزله از خود و نابود کردنش، امروزه با تصوّف که خودش در آن سابقه عظیمی دارد در افتاده و صوفیان را از دین خارج می‌داند.

از سوی دیگر نگرش ظاهری، با مسأله تکفیر خویشاوندی دارد و این به دلیل، تعلق خاطر جدی آن به ظواهر دینی در قرآن و حدیث فارغ از جدال‌های عقلی و اجتهادهای عمیق حقوقی است. به هر حال، از نظر معرفتی، اساس این روش، نه قرآنی، بلکه صرفاً «حدیثی» است، از وقتی که این اصل مطرح شد که همه چیز در «حدیث» آمده، و ما باید همان‌ها را آن هم به شکل ظاهری که دارد، بپذیریم. یادمان باشد که اشاره کریم قرآن روش معرفتی مستقل خود را دارد که در جای دیگری باید درباره‌اش بحث کرد، و فقط می‌توان اشاره کرد که مسلمانان در همان آغاز از آن فاصله گرفتند.

دوم؛ روش معرفت عقلی و برهانی: مفروض در این روش، به رسمیت شناختن عقل به عنوان یک ابزار مستقل درک بوده و بر آن است که مفاهیم دینی، در هر سطح، باید با عقل اثبات شود. البته درجه اعتقاد به عقل و توانایی آن در اینجا مختلف است و معمولاً هم گفته می‌شود که عقل به کُنه خدا نمی‌رسد، یا همه چیز را نمی‌تواند بفهمد، اما به طور کلی، مفاهیم دینی در اینجا، زیر سلطه عقل است.

شاید لازم نباشد به این اشاره کنم که در این نگرش، نوع نگاه به انسان، توانایی‌های عقلی او و حتی جایگاه کلی اش در قبال خدا، قدری متفاوت با آن چیزی است که در نگرش اخباری ظاهری دیده می‌شود. در روش اخباری و ظاهری، انسان جایگاه عقلانی و

استقلالی ندارد اما در اینجا، نوعی اومانیسم وجود دارد. ما البته به این قسمت یعنی انسان‌گرایی در آن، فعلاً کاری نداریم و شاید در جای دیگر باید بحث کنیم که، نوع نگاه به انسان و جایگاه او در میان هستی، مبنای نوعی دیگر از تقسیم‌بندی در فرقه‌های اسلامی باشد. الان بحث ما صرفاً این است که اکتفای به عقل خود بنیاد، البته در شاخص‌های مختلف، یکی از نقاط حساس در تقسیمات فرقه‌ای از زاویه معرفتی است.

معتزله مهم‌ترین محصول نگرش عقلی‌برهانی هستند. آنها با تکیه بر عقل، به تفسیر نصوص و مفاهیم و الفاظ مربوط به مقالات دینی می‌پردازند و به همین دلیل، بیشتر تعداد فرقه در دنیای اسلام، زیر مجموعه آنهاست، چون اعتنای به عقل، زمینه را برای کثرت فرقه ایجاد می‌کند. به عبارت دیگر، معتزله، فارغ از این که به داشتن پنج اصل توحید، عدل، وعد و وعید، منزله بین‌المنزلتین و امر به معروف و نهی از منکر شناخته می‌شوند، مظهر عقل در جهان اسلام هستند. صد البته معتزله هم مثل اهل حدیث خود تفکر خود را قرآنی می‌دانند، اما روشن است دو روش معرفتی جدا برای تعیین تکلیف درباره تعریف مفاهیم دینی اصلی دارند. بماند که گاه در خیلی از مسائل دیگر شبیه هم فکر می‌کنند. مثلاً در خلافت، معتزله بصره که عثمانی مذهب ند، با اهل حدیث تفاوتی ندارند.

سوم روش شهودی‌عرفانی: در این روش، که از نظر تولید زمانی، متأخرتر از دو جریان دیگر است، هرچند در همه ادیان وجود داشته و به رسمیت شناخته شده بوده، بنای اثبات مفاهیم و کلمات، بر اساس نوعی روش شهودی است. در این روش، به جای عقل، بر قلب تأکید شده و تفسیر نظری از خداوند نه با براهین عقلی بلکه با نوعی بیان عرفانی و شهودی ارائه می‌شود. این‌ها هم مدعی هستند که قرآن روش آنها را تأیید می‌کند و البته اشاراتی هم در باره قلب و باطن در قرآن هست. به هر روی، تمامی فرقه‌های صوفیه در اسلام به این روش تعلق دارند. آنها تنها برای تأیید اندیشه‌های خود از نصوص قرآنی و

حدیثی بهره برده و حتی ممکن است از نوعی استدلال در مباحث نظری استفاده کنند، اما در مجموع، تلقی شهودی و معرفت قلبی برای آنها یک اصل به حساب می‌آید. تصوّف، در قبال اهل حدیث و معتزله (و فلاسفه) یک روش معرفتی مستقل دارد و در اسلام، دقیقاً گروهی به این عنوان در یک سطح وسیع حضور داشته و دارند. کسانی مانند غزالی نه تنها در عقاید که در شریعت هم، نوعی روش عرفانی و مکاشفه‌ای را می‌پسندند و فقه را نیز تفسیر به اخلاق و به دست آوردن را با روشی عرفانی توصیه می‌کنند. سهم صوفیان در دنیای اسلام، بسیار گسترده است. این جریان به رغم این که در دوره‌هایی بسیار وسیع بوده، در زمان‌هایی سخت محدود شده اما به نوعی است که هر زمان می‌تواند در پی مشکلات جدی، دوباره بر جریان‌های دیگر، غلبه کند. هم اکنون یکی از گسترده ترین نحله های مذهبی در دنیای اسلام، همین تصوّف اسلامی است که در بسیاری از نقاط آسیا و افریقا غلبه دارد.

چهارم؛ روش دینی: این روش را نمی‌توان به طور مشخص، روشی در قبال روش عقلی یا عرفانی یا ظاهری دانست. یک روش ترکیبی است که ترکیبی بودن آن، بسیار جدی و در حدی است که می‌توان از آن با عنوان یک زبان یا بیان دینی و حتی روش معرفتی دینی یاد کرد. در اینجا، نوع ترکیبی میان روش‌های پیش گفته را به علاوه رنگی تازه داریم که از آن بسا بتوان به عنوان زبان نبوت یاد کرد، زبانی که پرداخته قرآن و انبیاء بوده و در کتب انبیای سابق هم از همین استفاده شده است. نوعی عقل، نوعی تجربه دینی، نوعی معرفت شهودی عرفانی در این روش با یکدیگر ترکیب شده است.

در قرآن ضمن احترام به عقل، مواردی از استدلال عقلی دارد که بسا با معیارهای عقل یونانی قبل پیگیری نباشد. به علاوه، در بسیاری از موارد، مطالب به اعتماد قرآن بودن و از خدا بودن، ارائه می‌شود و هواداران به خاطر زبان دینی و اعتمادی که به آن دارند، آن را

منطق تکثیر فرقه‌ها ۲۱

قبول می‌کنند. همچنین موارد شهودی هم در قرآن وجود دارد که به عرفان و روش عرفانی نزدیک است، اما این هم به همان قیاس موارد عقلی، با آنچه صوفیه مطرح می‌کنند، متفاوت است. جدای از وحی که ماهیتاً بر اساس روشی شهودی و اختصاصی برای رسول (ص) است، بسیاری از آنچه در باره خداوند گفته می‌شود، مثلاً نور، بیشتر با معرفت شهودی قابل درک است.

شاید بتوان گفت، در میان مسلمانان، ضمن آن که همه تحت تأثیر زبان دینی هستند، اما از نظر عقاید، این روش معرفتی را خوب تبیین نکرده و در پدید آوردن یک خروجی منعطف اما همزمان عقلی، عرفانی و ظاهری، تلاشی نکرده‌اند. به عبارت دیگر همیشه افراط و تفریط در روش‌های معرفتی، راه را بر اعتدال در تسلط زبان اصلی دین سد کرده است.

مسلمانان در شیعه، آموزه‌های امامان، به این روش نزدیک است. ضمن آن که تشیع به عقل احترام وافر می‌نهد، به قرآن و حدیث و ظواهر احترام شایانی گذاشته و در عین حال، میراث دعایی و شهودی و عرفانی را هم غالباً محترم شمرده است. البته ممکن است با تصوّف رسمی درگیر شده، اما به دلیل میراث دعایی امامان، همیشه بستر استفاده از روش شهودی و عرفانی را داشته است. فرقه‌های مختلف سنی هم در این ارتباط، گاه نزدیک به این روش و گاهی دور هستند. شاید برای داشتن یک خروجی یک دست بر اساس روش چهارم، مهم این باشد که این روش را یک ترکیب ساده نپنداریم، بلکه آن را زبانی مستقل بدانیم. این را باید در جای دیگری بحث کرد.